

## اخبار تاریخی در آثار مانوی

۴. مانوی و بهرام

شاپور اول در سال ۲۷۰ میلادی مرد و پسرش هرمز اول شاه ایران شد. نام کامل این پادشاه به گواهی کتیبه سه زبانی شاپور در کعبه زردشت اهرمزد اردشیر Ohrmazd Ardašir و عنوان او پیش از رسیدن به پادشاهی در زمان حیات پدرش «بزرگ شاه ارمنان = vuzurg šah Armenān» بود.<sup>۲</sup> روایات مانوی که ضمن آنها از هرمز اول یاد شده اندک و پراکنده

---

۱- W. B. Henning, *Asia Major*, n. s. III, pt. 1, 1952, P. 199, n. 4; *Asia Major*, n. s. VI, pt. I, 1957, P. 116.

برای آگاهی از نظر مرحوم تقی زاده که تاریخ مرگ شاپور را آوریل ۲۷۳ میلادی محاسبه کرده است رک :

S. H. Taqizadeh, *BSOAS*, XI, pt. 1, 1941, P. 26-31.  
۲- کتیبه شاپور در کعبه زردشت، روایت فارسی میانه سطر ۲۳، روایت

پارتی سطر ۱۸، رک :

M. Sprengling, *Third Century Iran, Sapor and Kartir*, Chicago 1953, P. 8, 11; W. B. Henning, *BSOAS*, IX, pt. 4, 1939, P. 847.

است با اینهمه ، گزارشهای مانوی حاکی از آن است که این شاه نیز مانند پدرش شاپور بامانی به نیکی و مهربانی رفتار کرده است و از اینرو مانویان یاد او را گرامی داشته اند . در کتاب «زبور مانوی» ، ص ۴۳ ، خطاب به مانی چنین آمده است :

«شاپور ترا حرمت کرد، هر مزد نیز حقانیت ترا پذیرفت»<sup>۱</sup>

در باره چگونگی مرگ شاپور در کتاب قبلی «مواعظ مانوی» ، صفحه ۴۲ ، گزارشی آمده که حائز اهمیت تاریخی است و از روی آن آگاه می شویم که مرگ این پادشاه در اثر بیماری بوده و در شهر نوبنیاد بیشاپور اتفاق افتاده است :

«شاپور شاه به پارس آمد و به شهر بیشاپور رفت، بیماری برتنش چیره شد و خطری بزرگ او را تهدید کرد . اجاش فرا رسید . شاپور شاه مرد و از این جهان برفت»<sup>۲</sup>

همچنین در همان کتاب راجع به دیدار مانی و هرمز چنین آمده است :

«شاپور شاه مرد و از این جهان برفت . هرمزد شاه قیام کرد و به جای او تاج بر سر نهاد . مولای من ( = مانی ) پیش

۱- C. R. C. Allberry, *A Manichaean Psalm - book*, Manichaean Manuscripts in the Chester Beatty Collection, II, Stuttgart 1940, P. 43.

۲- H. J. Polotsky, *Manichäische Homilien*, Band I, Manichäische Handschriften der Sammlung A. Chester Beatty, Stuttgart, 1934, S. 42.

شاه رفت و گفت : ترا « شاه نیک » می‌نامند . . . گناه . . .  
 تو هرکسی را امکان زیستن می‌دهی . . . نیزمن (?) اگر بخواهی . . .  
 ازحالا به بعد . . . تاکنون با شما بوده‌ام . . . او (هرمزد) یاریش  
 کرد . . . که به سورستان برود»<sup>۱</sup>.

در همان کتاب درصفاحه ۴۸ ، مانی دربارهٔ هرمز اول خطاب به جانشین  
 او بهرام چنین می‌گوید :

« و همچنین شاه هرمزد . . . من با او بودم . . . پس از شاپور  
 شاه . . . تو هستی که . . . تو خود دیده‌ای که شاه هرمزد را سخت  
 بزرگ می‌دارند »

چنانکه ذکر شد در متون قبلی آمده که هرمز اول را « شاه نیک » می‌نامیدند.  
 در نوشته‌های پهلوی لقب این پادشاه « نیو = nēw » ذکر شده است ،  
 چنانکه در کتاب شهرستانهای ایران :

« šahristān ī Ohrmazd - Ardašir [ ud ] šahristān  
 ī Rām - Ohrmazd, Ohrmazd ī nēw ī Sāhpuhrān  
 kard »<sup>۲</sup>

واژه نیو در فارسی میانه در دو معنی « نیک » و « دلیر » به کار رفته و به

۱- Ibid, S. 42.

۲- *The Pahlavi Texts*, ed. Jamasp - Asana, 1913, P. 23; J. Markwart, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānšābr*, ed G. Messina, Roma 1931, P. 19.

درباره واژه nēw که در متن به صورت هر وارش TB آمده و مارکوارت آن

را به اشتباه « tag = دلیر » خوانده است رک :

W. B. Henning, BSOAS, IX, P. 848, n. 3.

عنوان لقب هر مز اول معنی دوم منظور بوده است، چنانکه بیرونی و دیگر مورخین اسلامی لقب این شاه را «جری»، «بطل»، «دلیر»، «مردانه» یا «دلاور سخت زور» ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup> مانویان از این رو که نیکی و احسان را تقوایی شریفتر از شجاعت و دلیری می‌انگاشتند «نیو» را در معنی نیک گرفته و این چنین به سریانی و قبطی ترجمه کرده‌اند.

مطابق گواهیهای یاد شده چنین می‌نماید که مانی پس از تاجگذاری هر مز به حضور او بار یافته و توانسته است که عنایت و پشتیبانی او را جلب کند و از این پادشاه نیز مانند پدرش شاپور برای آزادی سفر در ولایات و فعالیت‌های مذهبی پروانه بگیرد.<sup>۲</sup> درباره روابط حسنه مانی و هر مز بلعمی و بیرونی نیز گواهی داده‌اند<sup>۳</sup>، ولی معدودی از مورخان اسلامی از جمله دینوری و مقدسی، قتل مانی را به هر مز اول نسبت داده‌اند<sup>۴</sup> که گزارشی

۱- آثار الباقیه، تصحیح ادوارد زاخو، طبع لایپزیک، ۱۸۷۸، ص ۱۲۱ و ۲۱۸؛ مقدسی، البده و التاریخ، طبع و ترجمه کلمان هوارد، ج ۳، ص ۱۵۸؛ «ثم ملك بعده هر مز البطل ويقال له هر مز الجری» (به نقل از کتاب مانی و دین او، تقی‌زاده - افشار شیرازی، ص ۱۴۵)؛ مجمل التواریخ و القصص به تصحیح مرحوم ملك الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۸، ص ۴۱۸، قس؛ فارس نامه ابن بلخی، ص ۲۰، مروج الذهب، جلد ۱، ص ۲۹۱، غرر اخبار ملوك الفرس، ص ۴۹۸ و غیره.

۲- H. Ch. Puech, *Le Manichéisme. Son fondateur - Sa doctrine*, Paris 1949, P. 49.

۳- آثار الباقیه، طبع لایپزیک، ص ۲۰۸؛ ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی محمد بلعمی، به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۳۷، ص ۹۸.  
۴- الاخبار الطوال، طبع لیدن، ص ۴۹ (به نقل از کتاب مانی و دین او، تقی‌زاده - افشار شیرازی ص ۱۰۳)؛ البده و التاریخ، طبع پاریس، ج ۳ ص ۱۵۸ (به نقل از همان کتاب، ص ۴۵).

نادرست است و چنانکه می‌دانیم مرگ مانی در زمان پادشاهی بهرام اول اتفاق افتاده است .

پادشاهی هرمز اول بیش از یک سال و اندی طول نکشید و پس از مرگش در ۲۷۱ میلادی برادر او بهرام اول ، که در زمان پدرش عنوان «گیلان شاه = Gēlānshāh» داشته و به احتمال زیاد پسر ارشد شاپور بوده<sup>۱</sup> شاه ایران شد . این پادشاه که به دستور او مانی را به بند کشیده و کشتند برای مانویان بمنزله هرود شاه است در نزد مسیحیان و از اینرو در آثار مانوی همواره از او به زشتی یاد شده و او را «جبار» ، «هلاک» و «شاه بی رحمان» خوانده‌اند .

مطابق گواهیهای مضبوط درنوشته‌های قبلی چنان به نظر می‌رسد که مانی به هنگام مرگ هرمز اول و شاید پیش از آن در سورستان و بابل بوده و پس از تاجگذاری بهرام همچنان در آن دیار مانده به فعالیت‌های مذهبی می‌پرداخته است . موضوع شایسته توجه این است که مرگ مانی بلافاصله پس از به شاهی رسیدن بهرام اول صورت نگرفته بلکه در سال ۲۷۴ میلادی یعنی سه سال پس از آغاز سلطنت آن پادشاه و در واقع در آخرین سال پادشاهی او اتفاق افتاده است . سیاست پشتیبانی از آیین ملی و ایجاد مذهب رسمی شاهنشاهی ساسانی که مقدمات آن از زمان نخستین پادشاهان این سلسله تمهید شده بود در دوران سلطنت بهرام اول با جدیت تعقیب شد و به اتخاذ روش خصمانه نسبت به پیروان مذاهب بیگانه

1- W. B. Henning, *Notes on the Graet Inscription of Sāpūr*, in: JMV, P. 44, n. 6.

منجر گشت و مانوی پیامبر از نخستین قربانیان اعمال این سیاست جدید بود. تشکیل دولت ساسانی که بنیادگذاران نخستین آن خود از موبد - شاهان محلی استخر فارس بودند با افزایش تدریجی و روز افزون قدرت روحانیون زردشتی همراه و همگام بود و قوس زندگی سیاسی - مذهبی کرتیر موبد مثال بارز این تحول عمیق اجتماعی است. این پیشوای دینی و دیوانی که از عهد اردشیر تا روزگار نرسی حرمت و احترام داشته و با عناوینی مانند هیربد و موبد و داور، همواره از قدرت سیاسی و دینی برخوردار بود در دربار پنجم پادشاه نخستین هر روز اعتبار بیشتر و مقام جدیدتری کسب کرده است.

کرتیر، که با وجود گفتگوهای فراوان هنوز معنی واقعی نامش بر پژوهندگان معلوم نیست<sup>۱</sup>، در دو کتیبه از کتیبه‌های چهارگانه خود

۱- درباره این که واژه کرتیر = Kirdir / Kardir / Karder در اصل اسم خاص بوده یا لقب و عنوان، محققان ناهمداستانند. پرفسور هنینگ در مقاله خود تحت عنوان «فهرستی از واژگان فارسی میانه و پارسی» در مجله مطالعات آسیایی، شماره ۹، ص ۸۴ برای کرتیر اشتقاقی به صورت \*Krtibarā\* پیشنهاد کرده و آن را «نیرومند» معنی کرد، ولی بعدها اتیمولوژی پیشنهادی خود را سرودد دانسته در مقاله دیگری در مجله مطالعات آسیایی و آفریقایی، شماره ۱۴ ص ۹۵۲، یادداشت ۵، بدون ذکر اشتقاقی جدید آن را «کارا و لایق» معنی نمود نیز در مقاله دیگری در «یاد نامه جکسون»، ص ۵۳، یادآوری کرد که در کتیبه شاپور با این که کرتیر آشکارا به صورت اسم خاص به کار رفته باز محتمل است که این واژه در اصل لقبی افتخاری بوده است. هر تسفلد، که کرتیر را از لحاظ ساختمان واژگانی با القاب ایرانی دیگری مانند Kardarigān و Kardupati و qahramān سنجدیده است، بر آن بود که این واژه لقبی بیش نیست و از لحاظ تاریخی کرتیر و تئوسرمد کور در نوشته‌های پهلوی و کتب مورخان اسلامی شخصیت واحدی هستند. در مقابل،

یعنی درسنگ‌نبشته‌های نقش‌رستم و سرمشهد ادعا می‌کند که کار و کوشش مذهبی خود را در زمان اردشیر بابکان آغاز کرده است، ولی باید به خاطر داشت که در کتیبه کعبه زردشت شاپور، در شمار درباریان اردشیر بابکان نه تنها نام کرتیر نیامده بلکه اصولاً به هیچ نوع مقام و عنوان مذهبی اشاره‌ای نشده است، و در فهرست بزرگان و دیوانیان دربار خود شاپور که نام ۸۸ نفر از آنان در کتیبه ذکر شده نام کرتیر در ردیف چهارمین و بعد از عناوینی چون «زندانیان = zēndānīg» و «دربان = darbād» آمده است، آنهم بالقب ساده «هیربد = hērpad / ēhrpad» که در روایت یونانی کتیبه آن را «مغ = magus» ترجمه کرده‌اند.<sup>۱</sup>

مرحوم اشپرنکلینگ اصرار داشت که کرتیر را اسم خاص بگیرد. اتیمولوژی جدیدی که در سالهای اخیر درباره نام کرتیر ارایه شده از جانب Philippe Gignoux بوده که این کلمه را باز از \*krti-bara مشتق دانسته است. به نظر من با توجه به عناوین ایرانی دیگری از قبیل «پیشکار»، «سرکار» و «پاکار» و «کاردار» و غیره بعید نیست که کرتیر در معنی «کاربر و کاردار» در اصل صفت و لقب بوده باشد که بعدها به صورت اسم خاص به کار رفته است.

۱- درباره عناوین بزرگان و درباریان ساسانی مذکور در کتیبه کعبه زردشت شاپور رک،

W. B. Henning, *Notes on the Inscription of Sāpūr*, in JMV, P. 43 f; R. Frye, *Notes on the early Sassanian State and Church*, in «Studi Orientalistici in Onore di G. Levi Della Vida», I, Roma, 1956, P. 314-335; A. Maricq, *Res Gestae divi Sapore*, Sr. XXXV, 1958, PP. 322-331; O. Szemérnyi, *Iranica V*, in Monumentum H. S. Nyberg, II, 1975, P. 358.

با این که کر تیر در سالهای آخر سلطنت شاپور از حرمت و اعتبار فراوانی برخوردار بوده ولی در واقع در زمان سلطنت جانشینان شاپور است که شکوه و اقتدار او روز افزون می گردد. به شیوه آزادگان کلاه و کمرش می بخشند و بادریافت لقب «موبد اهرمز دو و وره رام» گاه و جاهش در دربار ساسانی اعتلا یافته جزء طبقه «بزرگان» درمی آید و بالاخره در زمان بهرام دوم علاوه بر تولیت دو آتشکده «آذر اناهید - اردشیر» و «اناهید بانو» ریاست دیوان قضاء کل ممالک ساسانی نیز بدو داده می شود. کر تیر در کتیبه های خود از عناوین متعدد خود و اعتلای مقامش با فخر و نازش یاد می کند:

KKZ 4

'Pm 'whrmzdy MLK'n MLK ' kwl'py W kmly  
 YHBWNt 'Pm g'sy W pthšly 'pltly 'BYDWN  
 'Pm PWN BB' W štly 'L štly gyw'k 'L gyw'k  
 h'mštly PWN kltk'n ZY yzd'n k'mk'ltly W  
 p'thštdtly 'BYDWN ' Pm 'BYDWN SM kltly  
 ZY 'whrmzdy mgwpt 'whrmzdy 'RHY' PWN  
 SM.

« اهرمز شاهنشاه مرا کلاه و کمر داد و گاه و گاه مرا برتر کرد  
 و به دربار و شهر به شهر و جای به جای در سرتاسر شاهنشاهی مرا  
 در (انجام) کردگان یزدان (مراسم مذهبی) کاملتر و پادشاهتر کرد  
 کرد و به نام اهرمز خدای مرا « موبد اهرمز » نامزد کرد. »<sup>۱</sup>

۱- M. Sprengling, *Third Century Iran, Sapor and Kartir*, Chicago 1958, P. 46; M. L. Chaumont, *L'Inscription de kartir*



KKZ 7-9

W wɪhl'n MLK'n MLK' ZY wɪhl'nkn ZY BYN  
 štry l'ty W l'sty W mtlp'n W ɪwɪkly W  
 klpkly PWN štry Yk'YMWNt W PWN dwš-  
 lmyhy ZY 'wɪrmzdy W yzd'n W NPSH lwb'n  
 l'dy ZKm BYN štry 'pɪtly g'sy W pthšly  
 'BDYW 'Pm g'sy W pthšly ZY wcl'k'n YHBWNT  
 'Pm PWN BB' W štry 'L štly gyw'k 'L gyw'k  
 h'mštly PWN kl't'n ZY yzd'n p'thš'dtly W  
 k'mk'lytly 'BDYWN 'YK cygwn KZY YHWWN  
 HWHm 'Pm h'mštly mgwpt w d'twbl 'BYDWN  
 'Pm stɪly 'twly ZY 'n'hyt 'rthstr W 'nhyt  
 ZY ML'T' 'dwynt W p'thš'y 'BYDWN 'Pm  
 'BYDWNd SM kltyly ZY bwɪtlw'n wɪhl'n ZY  
 'wɪrmzd mgwpt.

« و بهرام بهرامان شاهنشاه [که] در شهر یاری راد و راست و

à la kabab de Zoroastre, JA. t. 248, 1960, P. 342; Ph. Gignoux,  
*L'Inscription de Kirdār a Naqš - I Rustam*, Studia Iranica, t. 2,  
 1973 fasc. 2, P. 183.

در این جا به عنوان يك نفر ایرانی بر خود فرض می‌دانم یاد آور شوم که  
 نخستین کوشش‌های علمی متقن برای انتشار متن منقح و ویراسته و ترجمه صحیح  
 کتیبه‌های کرتیر در کعبه زردشت و نقش رجب توسط محقق ارجمند مرحوم هارتین  
 اشپرنگلینگ **Martin Sprengling**، که متأسفانه قدرش در ایران ناشناخته مانده  
 و در اروپا نیز بسیاری به شیوه ناروا درباره او توطئه سکوت کرده‌اند، به عمل آمد و  
 و نیز همو بود که با انتشار متن و ترجمه درست کتیبه سه زبانی شاپور در کعبه زردشت  
 راه را برای تحقیقات بعدی در زمینه پهلوی کتیبه‌ای برای کسانی چون هنینگ و  
 نیبرگ و خانم شومون و ریچارد فرای و والتر هینتز و دیگران هموار کرد. روانش  
 قرین رحمت خدا باد .

مهربان و نیکوکار و کرفه کار (ثوابکار) [بود] به تخت نشست و به دوستداری اهرمزد و ایزدان و نیز از بهر روان خویش، او نیز گاه و جاه مرا در شهر (کشور) برتر کرد و مرا گاه و جاه «بزرگان» داد و به دربار و شهر به شهر و جای به جای در سرتاسر کشور مرا در (انجام) کردگان یزدان (مراسم دینی)، از آنچه قبلا بودم، پادشاه تر و کامکارتر کرد و مرا موبد و دادور (قاضی) سرتاسر کشور کرد و به استخر در آتشکده «آذرانا هید-اردشیر» و «انا هید بانو»<sup>۱</sup> آیین بد (متولی) و پادشاه کرد و مرا «کرتیر بخت روان بهرام»<sup>۲</sup> و موبد اهرمزد» نام کرد»

۱- قس «بیت ناز اردشیر» و «بیت ناز اناهید» در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۴ و ص ۱۰۶۷. درباره این دو آتشکده مهم و باستانی شهر استخر درک:

Stig Wikander, *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, Lund 1946, S. 66-68; K. Erdmann, *Das Iranische Feuerheiligtum*, Lapzig 1941.

۲- اشپرنکلینگ و به پیروی از او بیشتر محققان لقب *Kardir i buxt* را «کرتیر نجات دهنده روان بهرام» ترجمه کرده اند، علاوه بر این که این ترجمه درست نیست، بعید می نماید که کرتیر را لقبی داده باشند که مطابق آن نجات روان شهریار ساسانی از گناه یا گمراهی بند نسبت داده شود، از این رو ست که فیلیپ ژینو به اشاره دکتر شکید *Shaked* در ترجمه خود تجدید نظر کرده و «بخت روان» را در مفهوم «عادل» برای بهرام صفت گرفته است:

Ph. Gignoux, *Ibid*, P. 187, n.1

ولی «بخت روان» نه «نجات دهنده روان» معنی می دهد و نه «عادل» بلکه معنی دقیق آن یعنی «کسی که روح و روانش نجات یافته» است و همچنانکه هنینگ در مقاله خود در یادنامه چکسون اشاره کرده «بخت روان» اصطلاحی است در مفهوم «مرحوم». به عقیده من منظور از «بخت روان بهرام» در کتیبه های کرتیر بهرام اول است و نه بهرام دوم آنچنانکه بسیاری از پژوهندگان انگاشته اند. «کرتیر بخت روان بهرام» یعنی کرتیر موبد زمان بهرام فقید و مرحوم (یعنی بهرام اول) و این لقب پس از مرگ بهرام اول از طرف پسر آن پادشاه یعنی بهرام دوم به کرتیر داده شده است.

چنانکه پیش از این یادآوری کردیم اتخاذ سیاست ملی از جانب دولت ساسانی با استقرار مجدد بنیادها و آیینهای ایرانی و کوشش آگاهانه جهت پی افکندن و ایجاد یک مذهب ملی و رسمی همراه بود. گواهیهای بیشمار کرتیر در کتیبه‌هایش در تأکید اهمیت نقش او در اجرای فرامین شاهان برای برگزاری مراسم دینی، نشاختن آتشان بهرام و حمایت از مغ مردان در ایران و انیران نشان می‌دهد که این موبد بزرگ از نخستین مجریان سیاست مذهبی دولت نو بنیاد بوده است و یکی از نتایج مهم اجرای این سیاست جدید علاوه از پشتمیانی از «داد اهرمزد و ایزدان» یعنی آیین مزدیسنا، دشمنی با «داد اهریمن و دیوان» و نیز تعقیب و آزار پیروان کیشهای بیگانه بود:

KKZ 9

W štly 'L štly gyw'k 'L gyw'k h'mštly kltk'n  
 ZY 'whrmzdy W yzd'n 'pltly YHWWNt W  
 dyny mzdysn W mgw - GBR' BYN štly LB'  
 pthšly YHWWNt W yzd'n W MY' W 'twry  
 W gwspndy BYN štly LB' šnwtyhy QDM  
 YHMTWN W 'hlmny W SDY'n LB' sn'hy W  
 bštyhy QDM YHMTWN W kyšy 'hlmny W  
 SDY'n MN štry 'DYTN W 'wb'ply 'kylydy  
 W yhwdy W šmny W blmny W n'cl'y W  
 klstyd'n W mktky W zndyky BYN štly MHYTN  
 YHWWnd '

۱- M. Sprengling, Ibid, P. 47; M. - L. Chaumont, Ibid, P. 343; Ph. Gignoux, Ibid, P. 187.

« و شهر به شهر و جای به جای در همه کشور کردگان اهرمز و ایزدان برتر شد و دین مزدیسن و بخت مردان را در کشور حرمت زیاد شد و ایزدان را و آب و گیاه را و گوسفند را در کشور خشنودی بزرگ رسید و به اهریمن و دیوان دشمنی و آسیب بزرگ رسید و کیش اهریمن و دیوان از کشور دور رانده شد و ناباور گردید و یهودان و شمنان و برهمنان و نصارا و مسیحیان و Mktky (?) و زندیقان در کشور زده شدند. »

مبارزه مذهبی کرتیر از یکسو متوجه آیینهای ایرانی و از سوی دیگر علیه کیشهای بدعتی ایرانی بوده است. در کتیبه از ادیان هندی بادو اصطلاح برهمن و شمن یاد شده است که منظور از اولی نمایندگان مذهب برهمنایی هند و مراد از دومی روحانیون آیین بودایی است که در نواحی شرقی شاهنشاهی ساسانی و بویژه در قلمرو کوشان شاهان رواج بسیار داشت. علاوه بر یهودان، پیروان کلیسای ارتدکس نیز انس با اصطلاح معروف Kristiyān معرفی شده‌اند و به احتمال زیاد منظور از نصارا Nāsorāy برخی از فرقه‌های یهودی - مسیحی فلسطین و یسا همچنانکه پرفسور ویدنگرن احتمال داده، پیروان فرقه غنوسی مغستله ماندایی

۱- در مورد نصارا، یونانی Nazoraios / Nazarēuos، سریانی

Nāsorāyē ܢܫܘܪܝܐ

M. Lidzbarski, *Mandäische Liturgien*, Göttingen 1920, Neudr. Hildesheim 1962, S. ; H. H. Shaeder, *ThW z NT*, G. Kittel, IV, 1941, S. 879 ff; J. S. Kennard, *Nazorean and Nazareth*, JBL, LXVI, 1947, P. 79-81; H. Thyen, *RGG*, 3 Aufl., IV, S. 1385.

باشد<sup>۱</sup>، ولی به اعتقاد مرحوم دومناس ممکن است تحت عنوان نصارا، عیسویان ارتدکس شرقی و با اصطلاح Kristiyān، که معادل یونانی اصطلاح سریانی Mašihāyā است، پیروان مرقیون معرفی شده‌اند.<sup>۲</sup> در میان نام فرق و مذاهبی که در کتیبه‌ها اشاره شده از همه مبهمتر Mtkky است که معلوم نیست اشاره به کدام کیش است. گمان برخی از پژوهندگان که این واژه را Muktaqa در معنی «نجات یافته» خوانده و آن را با اصطلاح سانسکریت moṣa «نجات» و فرقه هندی Jaina مربوط می‌دانند و نیز نظر برخی دیگر، که آن را اشاره‌ای به پیروان آیین مهری می‌پندارند، بعید می‌نماید که درست باشد.<sup>۳</sup>

باستانی‌ترین سندی که ضمن آن واژه زندیق zandig به کار رفته همین سنگ نوشته کرتیر است که منظور از آن به احتمال زیاد مانویان می‌باشد.<sup>۴</sup> تعقیب و آزار مانویان با قتل خود مانی، که در آخرین سال

۱- G. Widengren, *Mani und der Manichäismus*, Stuttgart 1961, S. 23.

۲- P. J. de Menasce, *Skand - Gumānik Vičār, Une apologetique mazdēenne du IXe Siècle*, Fribourg en Suisse 1945, P. 207.

۳- H. Ch. Puech, *Ibid*, P. 42; G. Widengren, *Die Religionen Irans*, Stuttgart 1965, S. 277, Anm. 15; R. Frye, *The Heritage of Persia*, London 1962, P. 220, 285; M. - L. Ghaumont, *Ibid*, P. 358.

۴- کلمه زندیق، که در کتب ملل و نحل اسلامی نه تنها در مورد مانویان بلکه همچنین زردشتیان و مزدکیان و دهریون و حتی گاه بوداییان و مسیحیان نیز به

پادشاهی بهرام اول اتفاق افتاد ، آغاز شد . داستان روزهای آخر مانی و دیدار او بابهرام اول و وقایعی که در پی این دیدار رخ داد و به حبس و مرگ مانی انجامید در فصل جداگانه‌ای از کتاب « مواعظ مانوی » کنه « بخش مربوط به شرح تصلیب » عنوان دارد و نیز در کتاب « زبور مانوی » ضمن مزامیر شماره ۲۲۵ و ۲۲۶ و نیز در آثار مانوی به زبانهای ایرانی ضمن قطعات ترفانی M 6031 و M6033 و M3 بازگویی شده است<sup>۱</sup> .

کار رفته ، برخلاف گمان پرفسور بوان ، براون ، نیکلسن و نلدکه کوچکترین ارتباطی باواژه سریانی zaddigai ، عربی صدیق ، ندارد بلکه چنانکه استاد صدیقی اشاره کرده این واژه مشتقی از ریشه ایرانی zan « دانستن » است و احتمالاً معنی واقعی آن چیزی شبیه gnostikos « عارف ، آگاه » بوده است که بعدها به مانویان و پیروان دیگر کیشهای تاویلی اطلاق شده است . برای آگاهی بیشتر دربارهٔ بحثهای مربوط به این اصطلاح رك ،

A. A. Bevan, *ERE*, VIII, P. 398 b, n. 5; A. Siddiqi, *The Letter ق and its Importance in Persian Loanwords, in Arabic*, Proceedings and Transactions of the 4th Oriental Conference, Allahabad Univ. 1926, II, P. 228 ff; H. H. Schaefer, *Zandik - Zindiq*, Iranische Beiträge I, Darmstadt, S. 75-98.

۱- « ..... وقد حکى جبرئيل بن نوح النصراني في جوابه عن رد يزدا نبخت على النصراني ان لأحد تلامذة ماني كتابا يخبر فيه عن منيته و انه حبس ... » ، آثار الباقية ، طبع لایپزیک ، ص ۲۰۸ ، درباره این که روایتی از داستان حبس و قتل مانی در دسترس جبرئیل بن نوح نصرانی بوده و از طریق این نویسنده به دست بیرونی رسیده است رك ؛

W. B. Henning, *OLZ*, 1935, No. 4, Col. 224.

شرح تصلیب مانی در کتاب «مواعظ مانوی» در صفحات ۶۷ - ۴۲ آمده است که در زیر خلاصه آن نقل می‌شود. درص ۴۲ چگونگی مرگ شاپور و تاجگذاری جانشین او هرمز و دیدار و گفتگوی مانی با این پادشاه آمده است؛ از این جا به بعد عبارات روایت آسیب دیده و نامفهوم است ولی در صفحه ۴۵ شرح سفر مانی در امتداد رود دجله گزارش شده و از روی آن آگاه می‌شویم که مانی در طول سفر خود تا شهر هرمزد - اردشیر یعنی اهواز کنونی رسیده و بر آن بوده که از آنجا به کوشان و ایالات شرقی ایران برود که کارگزاران دولت مانعش می‌شوند و مانی به ناچار برگشته، جهت حضور در دربار ساسانی و ادای توضیحات، راهی تیسفون و گندی شاپور می‌شود:

«... هیچ درنگ نکرد تا به شهر هرمزد - اردشیر رسید. بر آن بود که از آنجا به کوشان برود... او را از رفتن منع کرد (۴). پس (مانی) درخشم و پشیمانی باز گشت و به خوزستان آمد. از هرمزد - اردشیر عزیمت کرده به میشان رسید و از میشان به رود دجله درآمد و از آنجا به تیسفون رفت»<sup>۲</sup>.

۱- شهر هرمزد - اردشیر مرکز ایالت خوزستان بود که بنای آن توسط برخی از نویندگان اسلامی (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۲۰. الاخبار الطوال، طبع لیدن، ص ۴۷) به اردشیر بابکان ولی در کتاب پهلوی «شهرستانهای ایران» به هرمز اول پسر شاپور نسبت داده شده است. نام این شهر به صورت هرمشیر (قس ارمسی Ormšir) در بعضی از کتب مسالک و ممالک دوره اسلامی ذکر شده (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، طبع لایپزیک، ص ۴۷) ولی در اواخر دوره ساسانی بیشتر با نام Xuzistān Vācār (تاریخ سنی ملوک، هوجستان و اجار) مشهور بوده که

چنان می نماید که مانی در این هنگام نزدیکی مرگ خود را احساس می کرده است چه در این مرحله از سفر خود، زمانی که می خواسته از تیسفون بسوی جندی شاپور حرکت کند، به تصلیب خود اشاره کرده و به پیروان خود می گوید:

« مرا بنگرید فرزندان من واز دیدارم سیراب شوید چه زود باشد که جسم من از میان شما کناره گزیند » .

دیگر محل‌هایی که مانی در سفر آخر خود از آنها دیدار کرده و در متون قبطی و ایرانی از آنها نام رفته عبارتند از: شهرک پارقالیا Pargalia (Phalcara در کتب جغرافی نویسان رومی) در مصب رود زاب کوچک، شهر Kholassar (Artemita - khalasar) در بین بغداد و دستگرد، محلی به نام کوخی Kaukhai (جوخا و جوخی در آثار عربی) که احتمالاً زادگاه مانی بوده است و بالاخره گندی شاپور (Belābād و Bēth - Lāpat) که در متون قبطی «محل تصلیب» و «شهر بی خدا» نامیده شده است. ورود مانی به شهر جندی شاپور مانند ورود مسیح به اورشلیم

آنرا به سوق الاهواز ترجمه کرده اند. برای اطلاع بیشتر رک به یادداشت پرفسور شدر درهامش ص ۴۵ کتاب «مواعظ مانوی» نیز:

J. Marquart, Erāšahar nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i, Berlin 1901, P. 144.

۲- Man. Homil. S. 44.

۱- رک به یادداشت پرفسور شدر در حاشیه صفحه ۴۴ کتاب «مواعظ مانوی»

و نیز:

W. B. Henning, BSOAS, X, Part 4, 1942, P. 942. n. 2.



غوغا می‌انگیزد. هر دمان انبوه شده از همدیگر می‌پرسیدند این کیست که به شهر درآمده است و پاسخ می‌شنیدند که او مانی است:

«و چون مغان این شنیدند بر آشفته و خشمگین شدند؛ پس رفته پیش کرتیر اورا (مانی را) متهم کرد. کرتیر نیز به نوبه خود، این مطلب را به Sugkâthedros (جهید؟) گفت. آنگسا ه کرتیر و جهید (؟) اتهامات را به Magistor گزارش کردند او نیز به شاه گفت. شاه چون شنید کس فرستاد مانی را احضار کرد»<sup>۱</sup>.

نام کرتیر در متن قبطی Kardel آمده و قراین حاکی از آن است که مقام او هنوز آنچنان والا نبوده است که بی واسطه دو مقام برتر دیگری، که در متن بدانها اشاره و درباره‌شان اطلاعی نداریم، مستقیماً به حضور شاه برسد ولی در این که این موبد زردشتی در نوطه قتل مانی نقش اساسی داشته است تردیدی نیست چون در قطعه ترفانی M 6031 V نیز که به زبان پارسی نگاشته شده به کرتیر و فتانت او اشاره شده است:

M6031 V

padmōg .... vuzury ... dird ku pat argawift  
pad [šā] higān bar frāx adihēd u azidēd adyān  
Kirdēr magbēd ad adyāwarān ke parxāst  
parwān šāh andēšid ? u rask ud nabēn ?<sup>۲</sup>

«جامه .... بزرگ ... داشت که به ارجمندی از در فراخ کاخ

۱- Man. Hom. S. 45.

۲- W. B. Henning, BSOAS X, Pt 4, 1842, P. 948.

شاهی درون می‌آید و برون می‌رود. آنگاه کرتیر موبد<sup>۱</sup> با ایاران<sup>۲</sup> که پیش شاه به پرستاری می‌ایستادند انسیدشید ... و رشک و نیرنگک» .

نیز در کتاب قبطنی «زبور مانوی» از مغان به عنوان آتش پرستان و قاتلین مانوی یاد شده و آمده است که چگونه جمع شده و غوغا کردند و از مانوی به شاه شکایت بردند :

« دربارۀ شما ، پرستاران آتش ، ای مغان ، شنیده‌ام که بادستهای آلودۀ خود مولای مرا گرفتید ، مردان ناپاراسای دیوانه و بی‌دین ، برادر جهودان ، قاتلین مسیح . آتشی ... در دلان تا این که رسول پارسا را کشتید .  
بنگر : این است اعمالی که پراز بیداد و سخت دلی است . این است راهی که آنان گشودند و به دوزخشان خواهد برد . هیچ جانور داغدار ی؟ نظیر اینان ندیده‌ام و نه هرگز آتشی اوبارندۀ کاه و پوشال ؟ ... با اینهمه رادمردی در آن میان پیدا نشد که برخیزد و مرد بیگناه پارسا (= مانوی) را از دست آنان برهاند .  
آنان غوغا کرده یکصد پیش داور خدانشناس فریاد زده و سخنانی

۱- درباره صورت پارتسی ترکیب *mgbēd* (قس ارمنسی *mogpet*) در مقابل فارسی میانه *mūbed* و *mugbed* رک :

E. Benveniste, *BSL*, XXXIII, P. 162 f.; W. B. Henning, *BSOS*, IX, part 1, 1937, P. 85; S. Wikander, *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, Lund 1946, S. 181, Anm 3.

۲- درباره واژه *adyāwarān* «ایاران = عیاران» که احتمالاً در این متن

به صورت اصطلاح به کار رفته و مرحوم هنینگ متوجه این نکته نشده رک :

G. Widengren, *Der Feudalismus in alten Iran*, Köln und Opladen 1969, S. 39, Anm, 127.

گفتند که راست نبود : هان بنگر این روزها مردی پیدا شده که با ما می‌ستیزد و کارهای ما را خراب می‌کند. خواهش همه ما از تو ای شاه این است که او را بکشی چون او آموزگاری است که مردمان را گمراه می‌کند»<sup>۱</sup>.

به گواهی کتاب «مواظمانوی» صفحه ۴۵، مانئی روز یکشنبه به گندی-شاپور رسید، روز دوشنبه متهمش کردند و روز دوشنبه بود که شاه ساسانی درباره او دستور صادر کرده محکومش کرد. شرح دیدار مانئی و بهرام اول و بخشی از گفتگوی آندو در قطعهٔ ترناتی M3 بازگو شده است. این متن مانوی، که به زبان فارسی میانه نوشته شده، نخست بار توسط مولر و بار دیگر بوسیله پرفسور هنینگ منتشر شده است.<sup>۲</sup> در این جا نخست آوانویس متن و سپس ترجمه فارسی آن را می‌آوریم :

M 3

āmad kaš an Nūhžādag īg tarkomān ud Kuštēh  
d(h) ..... r ud Abzəxyā ī Pārsīg ā[ mwašt ]  
būd hēm . ud šāh nān x<sup>W</sup>ardān bazm  
būd . uš dast ahnūniz nē šust . u adīd hōnd  
pasānīgān ušān guft ku Māni āmad pad dar  
ēstēd . ud šāh ō x<sup>W</sup>adāwan paygām frēstād

1- A Manich. Psalm - Book, P. 15.

۲- F. W. K., *Handschriften-reste in Estranglo - Schrift aus Turfan, Chinesisch, Turkistan*, II, Berlin 1904, S. 80-82; W. B. Henning *Mani's Last Journey*, BSOAS. X, Part 4, 1942, P. 946-50.

ku ēw zamān pāy dā an xwad ō tō āyān. ud  
 xwadāwan abāz ō ēw kustag īg wēnag nišast. dā  
 šāh dast šust če xwadiz ō nahčīhr franftan būd.  
 ud az xwaran ul āxist uš dast ēw abar Sagān  
 bānbišn abgand ud yak abar Kirdēr ī Ardaw.  
 ānagān ud frāz ō xwadāwan āmad. [uš] pad  
 sar saxwan ō xwadāwan ōh guft [ku] mā  
 drist āwar. [uš xwadāwan ] abāz guft ku  
 čim rāy tisum winast. ud šāh guft kum  
 sōgand xward kut pad ēn zamīg nē hilān  
 rasī. uš pad xēšm ō xwadāwan ōh guft ku  
 ēy pad če abāyišn hēd ka nē ō kārizar šawēd  
 ud nē nahčīhr kunēd. ba ōhāy ēn bešihkih  
 rāy ud ēn darmān burdan rāy abāyišn hēd.  
 ud ēniz nē kunēd. uš xwadāwan passōx ōh  
 dād ku man pad ašmāh tisuz nē winast čēm  
 mišag kirbagi kird pad ašmāh utān pad  
 fōhmagān. ud was ud frahid hannag ī ašmāh  
 kēm dēw ud druxš aziš ba burd. ud was būd  
 hēnd. kēm az wimārih āxēzēnād hēnd. ud was  
 būd hēnd kēm tab ud ranz ī čand sārēg  
 aziš ānāft ud was būd hēnd kē ō marg mad  
 umēšān ...

« .. (مانی به دربار) آمد هنگامی که من ، نوح زادِ ترجمان (؟)

و کشتی دبیر (؟) و ابیز خبیای پارسی همراه او بودیم . و شاه به

بزم نان خوردن (بر سرخوان) بود و هنوز دست نشسته بود .  
پرستاران در آمده گفتند مانی آمد و برد راست . شاه به خداوندگار  
(مانی) پیغام فرستاد که زمانی پبای تا من خود پیش تو آیم و  
خداوندگار دوباره به گوشه ای در بینه (آستانه) نشست تا شاه دست  
شست، چه خود به نخجیر می رفت. و از خوان برخواست و یسک  
دست برگردن سگان بانیش (ملکه سیستان) افکند و دست دیگر  
برشانه کرتیر پسر اردوان و بسوی خداوندگار فراز آمد و در سر  
سخن با خداوندگار چنین گفت : نه خوش آمدی . خداوندگار به  
پاسخ گفت : چرا ، گناهی از من سر زده است ؟

شاه گفت : سو گند خورده ام ترا نهلم که به این زمین برسی  
و به خشم با خداوندگار چنین گفت : آی ، به چه کار بایسته اید  
(به چه درد می خورید) شما که نه به کارزار شوید و نه نخجیر  
کنید، شاید این پزشکی و درمان بردن را بایسته اید این نیز  
نمی کنید . پس خداوندگار چنین پاسخ داد : من به شما هیچ  
بدی نکرده ام و به شما و خاندان شما همیشه نیکی کرده ام و چه  
بسا بندگان شما که دیو و دروغ از آنان دور رانده ام و بسی بودند  
کسانی که آنان را من از تب و رنج چند ساله (یا چند گونه)  
رهانیدم و بسی بودند کسانی که به پای مرگ رسیدند و من آنان  
را (بهبود دادم) ...»

۱- واژه wyng از ریشه wyn «دیدن» فقط در این متن آمده است .  
زالمان آنرا «پنجره»؛ و آندراس «چادر» (قس wiyān، گیان) و هیننگ «دیدبان»  
ترجمه کرده است. به عقیده من معادل و هم ریشه این واژه در فارسی «بینه» در معنی دهلیز  
و آستانه است که در اصطلاح بینه حمام هنوز هم مصطلح است و نیز قس «بیناس» که در  
فرهنگها در مفهوم «آستانه و دریچه خانه» ضبط شده است .

چنانکه از متن برمی آید این دیدار و گفتگو بین مانی و بهرام اول از زبان یکی از پیروان مانی گزارش شده است که نوح زادگ ( = آرامی BarNuh ) نام داشته و عنوانش ترجمان (targomān/tarkōmān) بوده است. هنینک معیت این مرد با مانی را از بابت عدم آشنایی مانی با زبان فارسی میانه و احساس نیاز او به وجود مترجم و گزارشگر به هنگام گفتگو با شاه ساسانی انگاشته است ولی به نظر می رسد که این گمان استاد صایب نباشد چه تصور این که مانی، نویسنده کتاب شاپورگان به فارسی میانه، سخن گفتن ساده به این زبان را نمی دانسته و مجبور بوده که همراه خود ترجمان و دلماج بگرداند بعید بلکه محال می نماید. و اما همراهان شاه ساسانی هنگامی که به مانی بار می دهد عبارتند از ملکه سیستان که از شاهزادگان ساسانی و احتمالاً عروس شاه یعنی همسر بهرام سوم بوده و کر تیر پسر اردوان که نامش در کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت نیز آمده و همچنین که مرحوم اشپرنگلینگ یادآوری کرده نباید به پیروی از هنینک او را با کر تیر موید یکسان شمرد.<sup>۱</sup>

از سخنان خشم آمیز و پر ریشخند بهرام اول خطاب به مانی به آسانی می توان استنباط کرد که شاه ساسانی از مانی ناخشنود بوده است به او سخنان درشت و تلخ می گوید و در پاسخ عتاب شاه مانی آهسته و فروتنانه به دفاع از خود می پردازد، بیگناهی خود را یادآوری می کند و خدمات پزشکی خود را به خاندان ساسانی بر می شمارد ولی متأسفانه

۱- H. Ch. Puech, *Le Manichéisme*, P. 51.

۲- M. Spengling, *Third Century Iran*, P. 41.

متن مانوی ناقص و ناتمام بدست ما رسیده و از دنباله گفتگو و نتیجه آن، که بهر حال برای مانی فاجعه آمیز بوده، آگاهی دقیق نداریم. تفصیل دیدار مانی و بهرام و گفتگوی آنان بگونه‌ای دیگر در کتاب «مواعظ مانوی» صفحات ۴۹-۴۵ آمده است. از روی این روایت آگاه می‌شویم که چون مانی به حضور شاه بهرام می‌رسد سلام می‌کند ولی پادشاه باخشم پاسخ می‌دهد:

«من در حضور تو به فری خود و جان خود و روان پدرم سوگند  
می‌خورم...»

ولی به علت سقط و افتادگیهایی که در متن است معلوم نیست که سوگند شاه در چه مورد بوده است فقط از نیمه ورق بعد، متن دوباره تاحدی قابل فهم می‌شود و می‌خوانیم که شاه در حالی که زهر خندی بر لب داشت مانی را درباره شخصی به نام «باد»، که از آیین نیاکان خود برگشته و مذهب مانی را پذیرفته بود، مواخذه می‌کند:

«سه سال تمام است که تو با باد» Badia «قرین و همراهی .  
چيست آیین و دادی (Nomos) که تو او را آموخته‌ای که او آیین  
ما را رها کرده و آن تو را پذیرفته است؟»<sup>۱</sup>

در قطعه ترفانی M6033 (= Tii 163) نیز، که پرفسور هنینگ در مقاله یاد شده خود منتشر کرده، از Bāt šahrdār که همراه مانی شهرتیسفون را ترک می‌کند یاد شده است. در متن قبلی سه بار به نام او (به صورت

1. Manich. Hom. P. 46.

Baät و Badia) اشاره شده و آمده است که در آخرین سفر مانی با او همراه بوده و در شهر Phalcara در مصب رود زاب کوچک در معیت مانی به مجلس و عظ رسول می‌رود. محتمل است این مرد نیز، که از حکام دست‌نشانده ساسانی بوده، از طرف شاه احضار شده بود که همراه مانی به دربار آمده درباره نوآیینی خود توضیح دهد و چنان می‌نماید که در مراحل بعدی سفر، یعنی بین تیسفون و گندی شاپور، به علت احساس خطری که تهدیدش می‌کرد از مانی رخصت برگشت گرفته و جان بدر برده باشد. درباره این شهر دار مرتد که نامش گونه‌ای دیگر و مخفف bagdāt بغداد است آگاهی زیادی نداریم. مطابق بررسی‌هایی که هنینگ و محقق چک، کلیما، به عمل آورده‌اند احتمال دارد که این مرد در اصل ارمنی و شهر دار ناحیه Joray (در حوالی بتلیس در پنج فرسخی دریاچه وان) و از خاندان ارمنی بغرات Bagrät یا Saharunik بوده است.<sup>۱</sup>

در دنباله روایت قبلی آمده است که شاه بهرام احتمالاً با اشاره به ادعای پیامبری مانی بدو می‌گوید که از آن هنگام که اشکانیان شاه بودند تازمانی که سلطنت به خاندان ساسان رسیده هرگز چنین چیزهایی که مانی مدعی است اتفاق نیفاده است. مانی پاسخ می‌دهد که شاه می‌تواند درباره او از همه مردمان تحقیق کند، او هرگز معلم و استادی نداشته که

1- W. B. Henning, *A Farwell to the Khagān of the Aqatārān*, BSOAS, XIV, part 3, 1952, P. 511, notes 1-4.

۲- O. Klima, *Baät the Manichee*, *Archiv Orientalni*, XXVI, 1958, P. 342-46.



این خرد و دانش را بدو آموخته باشند، بلکه او این حکمت را از خداوند بوسیله فرشته او دریافت کرده است. سخن شاه جالب است که به مانی می گوید :

« چگونه است که این چیزها را بر تو معلوم داشته و بر ما ننموده است در حالی که ما خداوند همه این سرزمینیم ؟ مولای من گفت :  
خداست که قادر است ... »

دنباله متن آسیب دیده و ناقص است در صفحه بعدی می خوانیم که مانی خطاب به شاه می گوید که با او هر چه می خواهید می تواند بکند ولی شاهان پیشین ، شاپور و هرمز ، با او مهربان بوده و حرمت و حمایتش می کردند و چون شاه به دشنام و تهدید می پردازد آنگاه مانی به ایزد مهر استغاثه می کند :

« بتگر ، ای خورشید ( = مهر) ، تو شاهدی که چگونه شاه در بی آزمی به من ستم می کند »

در این جا شاه خشمناک دستور می دهد که مانی را به بند کشیده و به زندان برند . ضمن سرود ۲۲۵ کتاب « زبور مانوی » صفحه ۱۶ درباره بهرام و رفتار نکوهیده اش با مانی چنین آمده :

« سینه‌دهنده دوستدار ستیزه و جنگ ، مرد بی آشتی ( بهرام ) ، غرنده درخشم سرکش خویش دستور داد که مرد پارسا ( مانی ) را به زنجیر کشند تا مغان ، هیربدان و پرستاران آتش را خشنود سازد . »

مانی ۲۶ روز در زندان ماند و روز دوشنبه چهارم شهریور یعنی دوم مارس سال ۲۷۴ میلادی مرد . مرگ مانی برای پیروان او مصیبتی دردناک و

اندوهی بزرگ بود. از یکسو در مرگش چنین سوگواری کرده‌اند :  
 «کی از شبان من خبر آورده و آگاهم خواهد کرد که چگونه به  
 دست پیروان کیشهای بیداد در شهر بی‌خدا کشته شد .  
 آنان خون ترا در کوزه‌های شهرشان ریختند . آنان سر ترا  
 بریده و از فراز دروازه خود آویختند. آنان در قتل تو شادمانی  
 کردند .... خوشا به حال محبوبانت که از بهر تو گریستند » .

از سوی دیگر مطابق تعلیمات مانوی مرگ او مانند مرگ هر پارسایی  
 دیگر پیروزی بر مرگ بود و نجات و رجعت؛ نجات نور از زندان تاریک  
 تن تباه و رجعت روح به سوی شهر یورخدا و ملکوت پدیر عظمت در بهشت  
 روشن . از این دیدگاه مرگ مانوی را در قطعهٔ ترفانی M5569 بطرز شیوایی  
 توصیف کرده‌اند . اینک آن را نویس و ترجمهٔ آن متن که در پایان این مقال  
 دراز شاید حسن ختامی تلقی گردد :

M5569

čewāgōn šahrdār kē zēn ud padmōžan frām-  
 ožēd ud anēž šāhwār padmōžan padmōžād  
 awāgōn frēštagrōšn frāmuxt tanbar bārag  
 razmgāhig ud nišast pad nāw rōšn ud padgrift  
 bagānig padmōžan didēm rōšn ud pusag hužihr  
 ud pad wazurg šādift ad bagān rōšnān kē  
 až dašn hōy šawēnd pad šang ud srūd cē  
 šādift frawašt pad warž bagānig cēwāgōn  
 wirōž tirag ud didan nisāg nidfrudag ō bāmi-  
 stūn šybh rōšn ud mäh wardyōn amwardan  
 bagānig ud angūd ad pidar Ohrmizdbag ud  
 wizād sēwag ud sōgwārīg hamag ram ardāwift cē

kadēxwadāy parnibarād ud kadag....<sup>۱</sup>

« بسان شهریاری که زین افزار وجامه (جنگک) از تن درآورده و  
جامه شاهوار دیگری پوشد، فرشته روشن (رسول نور = مانی)  
جامه رزمگاهی را یکسو نهاد و در نساو روشن نشست و تشریف  
بغانی واکلیل نور و بساک (تاج گل) هژیر پذیرفت و با شادی  
بزرگ همراه بغان روشن که از راست و چپ روند با چنگک و  
سرود و شادی، به ورج بغانی، همچون آذرخش شتابان و همچون  
رویای پرشتاب رخشان به بام - ستون فرهنسندی (کهکشانی) و  
گردونه ماه و انجمن بغان پرواز کرد و در کنای پدر، اهرمزد بیغ،  
غنود و رمه ارداوان (گروه صدیقین) را یتیم و سوگوار گذاشت،  
چه کلدخدا درگذشت و این خانه (بی سامان ماند) ... » .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱- F. C. Andreas, W. B. Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch - Turkestan*, III, Berlin 1934, S. 15 - 16.